

از قزوین تا تهران

آنها را تعقیب کرده بعد از يك بار بوصول رسیدن سپر می شود ... بطوری که از بوی غذا بدش میآید .. بیچاره زنها .

خلاصه دومین شبی که فلانزاده نزد پری خوابید و پری خیال می کرد از فلانزاده استفادهها خواهد برد ... چیزی که بین آنها صحبت نشد چیزهای بود که فلانزاده پری وعده داده بود . یعنی آنشب فلانزاده يك کلمه درباره فردا و زندگی آتیه خود با پری حرف نزد . صبح هم که از پری جدا شد باز حرفی نزد . حتی مانند روز قبل با پری وعده ملاقات هم نداد . بطوریکه وقتی پری میخواست از فلانزاده جدا شود ، دست دست کرد و چون دید فلانزاده حرفی نمیزند بخود فشار آورد گفت کی شمارا می بینم - فلانزاده گفت انشاءالله فردا خدمت شما خواهم رسید .

از مردای آن روز فلانزاده آب شد و بسزمین فرو رفت ... از مردای آنروز دیگر پری فلانزاده را ندید - چند روز خیال کرد بلکه گرفتاری ای برایش پیش آمده ... ولی بعد از چند روز که بالاخره او را دید در همان لحظه اول از طرز رفتار - از خونسردی - از اینکه فلانزاده خودش را گرفته بود و مثل این بود که پری را نمیشناسد - پری دانست که فلانزاده سیر شده ، پری دانست که فلانزاده طرفدار پسر چمن که رسیدی گلی بچین و برو می باشد پری دانست که بسیاری از مرها تا وقتی بوصول معسوقه نرسیده اند سر و جان آنها بی مقدار است و همین که آبی بآتش شهوتشان رسید - خاموش میشوند و شتر دیدی ندیدی خواهد شد .. پری دانست که فلانزاده از آن مردهاست و چون بوصول پری رسید دیگر باو کاری ندارد .

راستی هم فلانزاده بکلی عوض شده بود . آن وعدهها - خانه خریدنها . اثاثیه خریدنها و سایر قول و قرارها « با دوشب خوابیدن نزد پری » از بین رفته و دیگر فلانزاده حاضر نشد حتی با پری بکاهای پرود و حرفهای پری را بشنود ... بیچاره زنها که نمیتوانند خود را حفظ کنند ... و نمیتوانند از خودداری خود استفاده نمایند .

اجازه بدهید بیش از این در باره فلانزاده صحبت نکنم یعنی صحبت هم باقی نمانده ، اساس مطلب این بود که مردی از زنی خوشش آمد و برای اینکه بوصول آن زن برسد بکارو زندگی پشت پا زد تا قزوین دنبال آن زن رفت . آجازه از جو و پشت هم اندازی کرد تا شوهر بیچاره آن زن را بزندان انداخت . و بعد همین که بوصول آن زن رسید ، گوسفند اما رضارتا چاشت

يك دفتر رسمي

نچراند و پس ازدو شب آزن را ترك كرد - مثل اين كه چنين زنى وجود داشته .. اين است رسم و روش بسيارى از عشاق شهوت .

يك دفتر رسمي

البته قصد من از ذكر داستان فلانزاده اين نبود كه فلانزاده را معرفى کرده باشم - منظورم اين بود كه دنبال پرى برويم و از نژد يك ببينيم كه يك زن بعد از يك اشتباه كوچك و بعد از يك لغزش كارش بكجا ها ميكشند و در اجتماع ما چه روزگار ها مى بينند .. بنا بر اين اينجا داستان فلانزاده تمام ميشود ولى مبارزه پرى براى طلاق گرفتن از حسين مل شروع ميگردد .

چون ميدانم از خواندن داستان پرى خسته شده ايد در باب مقدمات طلاق گرفتن پرى و در باب آشنائى پرى با آواشى . و اينكه آقاى آواشى چگونه با پرى آشنا شد چيزى نميگويم زيرا مطلبى ندارد ، آشنا شدن با يك زن هر جائي مقدمه لازم ندارد همينقدر عرض ميكنم آقاى آواشى در خانه يكي از دوستانش پرى راديد - با پرى آشنا شد و چون خودش را مطلع از امر و كالت و امور اسنادى معرفى كرد - پرى از باب مشورت چندان دقيقه با او حرف زد تا مگر از او اطلاعات قانونى در باب طلاق و امور مربوطه بطلاق كسب نمايد . و همين مقدمه كافي بود كه دندان آقاى آواشى هم براى پرى تيز شود .

بيچاره زنهای جوان و خوشگل ، براى هر كار و هر گرفتارى بهر كس رجوع كنند قبل از هر چيز « يارو » تسوى دلش ميگويد بديك نيست چنگى بدل ميزند . و با ميدي چك بدل دادن ، حاضر است همه جور بان خادم خدمت كند - اگر پيرمردى از جوانى آدرس كوچه يسا خيابانى را پيرسد احياناً جوابش منفي است ولى اگر خانم زيبا و قشنگى از آن جوان تقاضاى يار پرى هم بكند صدى نود امزش مطاع است .

مقصود اين است كه آقاى آواشى ، در همان جلسه دلش رفت و بعد از آنكه دانست پرى زنى است كه میخواهد از شوهرش طلاق بگيرد پس از ذكر يك مقدمه ، طوري خود را مقتدر و توانا « براى اينكار » معرفى كرد كه صريحاً پرى گفت : شوهرت هر كس باشد ولو پوپوچ قيمت راضى بطلاق دادن تو نباشد در مدت كوتاهى طلاق تو را خواهم گرفت .

آقاى آواشى ، مرد چاف و بي دك و بوزى بود كه پرى حرف او را

يك دفتر رسمی

سرسری بگیرد ولی در عین حال ادعای اوهم خیلی بزرگ بنظر میرسد و لذا پری مثل دحسری که ترازه از مدرسه بیرون آمده و از اجتماع ودغل کاریهای اجتماع بی اطلاع باشد با نهایت تعجب گفت : آقای آواشی . : ادعای شما خیلی بزرگ است اگر مردی بخواد زش را طلاق بدهد شما چگونه و باچه وسیله میتوانید آن مرد را مجبور کنید . مگر اینکه بگویم شما با اشخاص صاحب نفوذ رابطه دارید و غیر مستقیم یعنی بزور و با حبس و تبعید آن مرد ، طلاق زش را میگیرید .

آقای آواشی . صحبت پری را قطع کرده مثل کسی که از معنائی میخواهد صحبت کند گفت اشتباه میفرمائید ، حبس و تبعید در کار نیست - زوری در کار نیست - بدون حبس - بدون تبعید - بدون زور - بدون هیچ زحمت طلاق شما را از شوهرتان خواهم گرفت و ..

پری که از تعجب دهانش وامانده بود صحبت آواشی . را قطع کرده گفت اگر جسارت نباشد یا باید بگویم فرمایش جنابعالی صرفاً ادعا است یا قبول کنم که آقا معجز میکنید . و در غیر این دو صورت هیچ طور نمیتوانم باور کنم که شما طلاق مرا از شوهرم بگیرید .

آقای آواشی . مثل مرد زرگی که در اطراف يك موضوع خیلی کوچک حرف میزند با نهایت خونسردی و در عین حال خیلی قرص و محکم گفت معلوم میشود خانم اهل دنیا نیستند - معلوم میشود اهل این مملکت نیستید . و خلاصه اینکه معلوم میشود : نیتانید در اجتماع چه خبر است و بلافاصله با آهنگی آمرا به و متین گفت : خیر خانم پری خانم ! نه دروغ میگویم و نه معجز میکنم . بلکه همانطور که عرض کردم طلاق شما را از شوهرتان خواهم گرفت . و اگر شما مطمئن باشید که شوهرتان بهیچ قیمت حاضر نیست شما را طلاق بدهد آن وقت شما عرض میکنم که در این صورت خیلی زودتر و خیلی بی زحمت تر طلاق شما را میگیرم .

« همانطور که روزی که من این داستان را شنیدم حرفهای آواشی . را ابتدای امر باور نکردم و همانطور که شاید شما هم باور نکنید که چنین چیزی ممکن است .. » همانطور هم پری بیچاره مات و متعجب مانده بود و نه میتوانست با آواشی . بگوید که تو دروغ میگوئی - نه میتوانست باور کند که حسین مل طلاق او را خواهد داد . نه میتوانست حرفهای آواشی . را نشنیده بگیرد . و خلاصه اینکه مرد و متعجب مانده بود و نمیدانست چه کند . البته از خدا میخواست از حسین مل طلاق بگیرد ولی فکر میکرد

يك دفتر رسمي

مبادا آواشی . منظور خاصی داشته باشد و تمام این حرفها و قول و وعدهها برای این باشد که او هم بنوبه خود کام دلی از پری بگیرد . در همین حال فکر میکرد افسانه سخن باین دراری نمیشود . فکر میکرد بعید نیست آواشی راست بگوید ، و چون آواشی . هم ، فکر پری را میخواوند بعد از ذکر يك مقدمه باو ثابت کرد که آنچه میگویم راست است و در ظرف منتها يك هفته طلاق شما را از حسین مل خواهم گرفت .

« امیدوارم عرایض من باعث عصبیت و کلای صالح داد گستری نشود و اطمینان هم دارم که آنها از عرایض من نمیرنجند زیرا خود آنها بهتر از هر کس میدانند که چه اشخاصی و باچه وسایلی جواز و کالت بدست آورده و چه کارها میکنند . و همچنین امیدوارم بعضی آقایان سردفترها از من نرنجند زیرا خود آنها بهتر میدانند که چه کسانی و از چه طرقی و بساچه وسایلی بمقام مقدس سردفتری رسیده اند . و حالا که باینوسیله از و کلای صالح داد گستری و سردفتران با کدامن ثبت کل معذرت خواسته شد میرویم سرداستان پری تا ببینیم آقای « آواشی » در باره طلاق پری چه کرد .»

پری تصور میکرد پادرمیانی آقای « آواشی » فقط برای خاطر چشم و ابروهای پری است ولی در جلسه دوم که آقای « آواشی » در منزل مادر پری خدمت پری رسید باو ثابت کرد که هیچ گریه برای خاطر خدا موش نیگیرد و پول میخواهد ..

آقای « آواشی » صریحاً پری گفت که این کارها خرج دارد و اگر شما بخواهید در ظرف يك هفته طلاق خود را از حسین مل بگیرید باید پول خرج کنید . و بلافاصله اضافه کرد که اگر چه من بشما پیشنهاد خرج میکنم ولی این را نیز بدانید که راه دخلش را هم خودم نشان میدهم . و سپس در باره مهریه پری و اسباب و اثاثه خانه حسین مل سئوالائی نمود و نتیجه گرفت که اگر حسین مل پول پله داشته باشد مهریه را تمام و کمال از او خواهم گرفت و برای اسباب اثاثه هم ولو متعلق باو باشد ترتیب کار را طوری خواهم داد که از آنها هم سهمی نصیب ما بشود .

پری که از ابتدای آشنائی با « آواشی » از صحبت آقای آواشی چیزی سر در نمی آورد و در عین این که سخنان او را باور کرده بود و موضوع خیلی عجیب بنظرش جلسوه میکرد گفت من خیال میکردم ما بفهشیدن مهریه ام طلاقم را خواهید گرفت . و حال آنکه شما صحبت از گرفتن مهریه هم میکنید . بنابراین تقاضا دارم لاقبل گوشه ای از نقشه ای که برای اینکار

يك دفتر رسمي

کشیده آید بمن نشان بدهید تا ببینم شما چگونه خواهید توانست طلاق مرا از شوهرم بگیرید . و حال آنکه کراوا بشما گفته‌ام که حسین بی بیچ قیمت حاضر بطلاق من نخواهد شد .

اینجا دیگر «آواشی» صحبت پری را قطع کرده ، ضمن يك مقدمه عالیجنابانه « اگر نگوئید مقدمه عالیجنابا نه یعنی چه » پری حالی کرد که آنچه گفته‌ام خواب و خیال نبوده و مطمئناً طلاق شما را از شوهرتان خواهم گرفت ولو اینکه او راضی نباشد . . یا اینکه از در دیگر وارد شود . . پری که صحبت تازه شنیده بود «یکه» خورده گفت «در» دیگر یعنی چه - این چه دری است که تا کنون صحبت از آن بمیان نبود و شما تا این ساعت هر چه بمن گفته‌امه قول قطعی و وعده مسلم بود ، پس خواهش میکنم توضیح بدهید ببینم آن «در» دیگر کدام در است که اگر صلاح نبود اصلاً وارد گفتگوی طلاق نشوم . . .

آقای «آواشی» مانند سایر و کلای مثل خودش با نهایت وقاحت گفت آن در دیگر هم اختیارش بدست شما و بار شدن و بسته شدنش هم در اختیار شماست . . یعنی من اقرار میکنم که اگر حین طلاق گرفتن حتی در مراحل آخری ، اگر حسین مل بمن رجوع کند وزیر سبیلم را چرب نباید بپذیرد نیست که خری را که بالا بردم پائین بیاورم . بنابراین بعکم مثل معروف چنگ اول به از صلح آخر است باید در اطراف این قسمت نیز با شما قول و قرار بگذاریم که حق مرا تمام و کمال بپردازید . . و عبارت دیگر هر نوع عایداتی که در این راه از دو طرف نصیب من خواهد شد باید شما تقبل نمائید تا طرف دیگر را کان لم یکن فرض کنم .

برای اینکه مختصر گفته باشم عرض میکنم مدتی هم در اطراف این موضوع صحبت شد . . تا رسید بآنجا که پری برسید بالاخره بطور «خشکه» و يك کاسه چقدر باید بدهم که شما در بین راه با طرف من هم نسازید و طلاق مرا هم بگیرید .

آواشی برای پری حساب کرد و گفت شما که میخواهید از حسین طلاق بگیرید قطعاً برای مهریه جیب ندوخته‌اید . و بنابراین آنچه از بابت مهریه شما وصول کنم مربوط بخود من است . .

پری که واقعاً بمهریه چشم ندوخته بود و حاضر بود با بخشش مهریه

يك دفتر رسمي

طلاق خود را بگيرد گفت: من بمهریه چشمداشت ندارم بشما سند میدهم که هرچه بابت مهریه وصول کردید تمام متعلق بشما باشد.

بعد از فضايه مهریه صحبت سر ائانه شده . . . اینجا هم چون پری اسباب متصلی بخانه حسین نبرده بود گفت در باره ائانه هم موافقت دارم که آنچه از ائانه خودم یا ائانه خود او بنام من بگيرید همه مال شما بوده باشد و من حتی بيك قاشق چای خوری هم از آن ائانه توقعی نخواهم داشت.

حساب مهریه و ائانه که تصفيه شد پری خیال کرد کار تمام است ولی «آواشی» گفت اینها که بشما مربوط نبود. حالا شما بفرمائید بیستم اگر طلاق شما را بدون زحمت بگيرم بمن چه خواهید داد.

پری قدری فکر کرده دید حق بجانب آواشی است و خود او باید حق الوکاله آواشی را بدهد. . . ولذا گفت درباره حق الوکاله شما هر طور که رسم و قانون عدلیه باشد تقدیم خواهم کرد ولی شما.

آواشی صحبت پری را قطع کرده مانند سبعی که بهرداری نگاه میکند خیره خیره پری را نگاه کرده گفت: خواهش میکنم برای من از قانون و عدلیه صحبت نکنید. اگر عدلیه و قانون در کار بود بنده که سهل است دستم هم نمیتوانست طلاق شما را بگیرد. . . بنابراین بین من و شما صحبت قانون نیست و صحبت رضایت طرفین است.

اینجا هم مدتی در اطراف حق الوکاله و این که بعضی از حق الوکاله ها روی حساب نیست و روی احتیاج طرفین دعواست صحبت شدند و دست آخر باین نتیجه رسید که پری گفت من که این چیزها را میدانم - خود شما تعیین کنید بیستم بچقدر باید تقدیم کنم. . . ولی این نکته را در نظر داشته باشید که من زن بیچاره ای هستم که بدمام مرد بدنامی مانند حسین افتاده ام و برای فرار از بدنامی میخواهم طلاق بگیرم.

آقای «آواشی» مثل که کسی برای کسی دلسوزی میکند. گفت چون تشخیص داده ام که شما بیچاره افتاده اید کار شما را قبول کردم و الا من کسی نیستم که محبت و وحدان خود را ببول بروشم! و بنابراین اگر زن نسکنی بودید کمتر از ده هزار تومان از شما برای اینکار نمیگرفتم ولی اکنون هر چه شما بدنیف من نمیدهم ولی این را نیز باید بدانید که اینکار راجع دارد. و من نباید از ثبات اداره ثبت گرفته تا الا بالاها بعضی هارا بیستم تا توانم طلاق شما را از سوهرتان بگیرم. و البته محتاج بتوضیح

يك دفتر رسمي

نیست که بعضی از آقایان حکم فاطمه مرده شور را دارند و برای يك مرده دومرده دست بالا نمیکنند. حق هم با آنهاست زیرا کسی که حاضر میشود برخلاف مقررات و از راه غیر مشروع کاری را انجام دهد باید حقو حساب خوبی دریافت کند و الا هیچ عاقل بهشق عمر و برای يك عباسی پول نمیرود ته چاه مار بگیرد.

وقتی پری صحبت خلاف مقررات و راه غیر مشروع را شنید مثل آبی که روی آتش میریزند «و آ» رفت و مثل يك آدم مایوس با صدای نرمو ملایم گفت: خلاف مقررات و غیر مشروع!! اگر اینطور است من جرئت نمیکنم و از این کارها میترسم.

آقان «آواشی» که شکار خود را در حال «رم» دید با چند توضیح و بیکی دو مثال و مقدمه بالاخره پری حالی کرد که موضوع اهمیت ندارد. و فرض هم کسی معصوم باشد متوتو نخواهیم بود - زیرا ما دزدی نمیکنیم رشوه نمیگیریم - فقط ما طلاق میگیریم و طلاق گرفتن هم - چه در عرف و چه در شرع مجاز است.

«بیخشید - خیلی حرف زدم، شاید شما این ویردکاری ها را پسند نکنید و منتظر شنیدن عاقبت کار باشید... بنا بر این من هم در این باب صحبت نمیکنم» و حال آنکه صحبت در اطراف این ریزه کاریها را مفید میدانم و معتقدم این جزئیات را باید خوانندگان بدانند... تا بدانند چه طور يك نفر کم کم زیر بار کاری میرود که روز اول نیرفته»

پس حالا که قرار شد در باب جزئیات صحبت نکنم، عرض میکنم: بالاخره برای حق الوکاله... توافق نظر بین پری و آواشی پیدا شد و اسناد لازم رد و بدن گردید و قرار شد از فردا شروع بکار کنند و ضمناً «آواشی» از پری قول گرفت که هر دستوری میدهد باید صد درصد اجرا شود...

در اینجا پری قدری کوتاه آمد و گفت بلکه شما انجام کار خلافی از من نخواهید و بنا بر این نمی توانم چنین قولی بدهم... و سر این موضوع هم قدری بگو مگو کردند... تا اینکه پری گفت اصلاً طلاق نمیخواهم و از طلاق گرفتن منصرف هستم... ولی تا يك «توب» آواشی از جا در رفت... زیرا آواشی گفت دیگر اختیار بدست شما نیست... و ما و کلا وقتی وارد کاری بشویم دست بردار نیستیم... و بفرض، شما صرف نظر کنید... فردا صبح من بشوهر شما مراجعه خواهم کرد و با او مذاکرات لازم خواهم نمود.

بعضی مطالب هست که بقدر يك کتاب بگو مگو دارد ولی خوشبختانه

يك دفتر رسمی

موضوع ما طوری است که يك کتاب را در چند سطر می‌شود گفت: از جمله تهدیدی است که آواشی .. درباره رام کردن پری نمود یعنی پری حالی کرد که میتوانم بروم و با شوهر تو همداستان شوم و او را تحریک کنم که داستان طلاق را عقب بیندازم .

بمبارت دیگر اگر بخواهم حرفهای آواشی .. را که بقدر يك کتاب بود در چند سطر خلاصه کنم باید بگویم: آواشی .. پری حالی کرد که می‌روم علیه تو با شوهرت می‌سازم .. و این موضوع را بقدری خوب و بقدری جدی بیان نمود که پری «جا» زد و تسلیم شد . تسلیم بمعنای اینکه هر دستور آواشی بدهد اطاعت کند .

درد سرتان نیدهم - قریب نیمساعت این دو نفر با یکدیگر صحبت کردند . تا بالاخره توپها و تهدیدهای آواشی کار خود را کرد و قرار شد از فردا پری طبق دستور آواشی رفتار کند تا در ظرف يك هفته عمل طلاق خاتمه یابد . مبلغ ده هزار ریال هم بعنوان پیش قسط برسم علی الحساب تقدیم آواشی گردید و قرار شد فردا صبح آواشی پری را ملاقات کند و برای برداشتن اولین قدم بطرف طلاق با اتفاق یکدیگر بیکی از دفاتر رسمی بروند .

برای وکلایی مثل آواشی که نکاشته دور میکنند وقتی از موکل مبلغی بعنوان پیش قسط حق الوکاله میگیرند خود بمنزله اعتبار نامعدودی است که نزد موکل پیدا میکنند . چه که بعد از گرفتن پیش قسط، گرفتن پولهای بعدی از موکل کار ساده‌ای میشود . زیرا متاسفانه یا خوشبختانه عناوین مختلفی برای گرفتن پول موجود است . کما اینکه آقای آواشی چهار ساعت بعد از گرفتن بیعانه مجدداً خدمت پری رسید و بنام مخارج عرضحال و تمهر عرضحال و سایر مخارج مقدماتی مبلغ دو بیست تومان دیگر از پری گرفت . و محتاج بتوضیح نیست که این قبیل وکلا هر وقت از موکل خود مطالبه پول می‌کنند دو مطلب را مستقیم و غیر مستقیم سرخ موکل خود میکنند . یعنی اول غیر مستقیم بموکل خود حالی میکنند که این آخرین پولی است که میدهی . و بعد بطور مستقیم و با عباراتی قرص و محکم بموکل وعده میدهند که با دادن این پول برو بخواب تا حکم محکومیت طرعت را بیاورم . و آقای آواشی . هم وقتی دو بیست تومان را از پری گرفت همین دو عمل را انجام داد - یعنی اول با زبان بی‌زبانی پری حالی کرد که دیگر پولی نباید بدهد . و بعد در تأیید وعده‌های قبلی وعده داد که پس از هفت روز طلاقنامه‌ات را بدستت خواهم داد .

يك دفتر رسی

شما خیال میکنید مخارج تمپر هر ضعیف کمتر از دو پست تومان بوده و آواشی . مبلغی در این میانه زیادی گرفته است و حال آنکه موضوع طلاق پری « با نقشه‌ای که آواشی . در نظر داشت عرض حال لازم نداشت چه رسد باینکه پول تمپر بخواهد بنا بر این تمام پولی که آواشی . بنام عرض حال و پول تمپر از پری گرفت همه بنفع حبیب بود . و شاید شما خیال کنید که آقای آواشی . آنروز یا فردای آنروز یا پس فردایش بداد گستری رفت و حال آنکه اینطور نیست و آقسای آواشی . تا دو ساعت قبل از آنکه طلاق نامه پری را بدست پری داد حتی يك قدم رسی هم برنداشت و يك سطر هم چیز ننوشت . محتاج هم نبود زیرا این قبیل و کلا برای بعضی کثافتکارها که دارند . در بعضی از محاکم و دفترها و دادگاهها کسانی امثال خود را دارند که بوسیله آنها کارها را انجام میدهند . و البته ملاقات آنها هم در خارج انجام میشود نه در محل های کار که اینک آواشی هم آقای . « بقراع » را در خارج یعنی در یکی از مساجد دید .

آقای . بقراع سر دفتری « مثل سر دفتر هائی که کارهای شمس جلالی . و حاجی ربابه را انجام میدادند » بود و یکی از « باطوق » هایش مسجد + بود یعنی برای تجدید وضو و احیاناً نماز و نشستن پای منبر بمسجد میرفت و آواشی . ها را در مسجد ملاقات مینمود بنا بر این . . .

آواشی تنها قدمی که برای طلاق پری برداشت این بود که برای ملاقات بقراع بمسجد + رفت و آنجا در مسجد با آقای بقراع اطلاع داد که شکار تازه پیدا شده که میشود سیصد تومان برای شما فراهم کرد . . . اجازه بدهید اینجا چند کلمه درباره منطبق آقای بقراع و سایر بقراعه با عرضتان برسانم .

بعضی از « آقایان محترم و باشرفها » هستند که بخیانتها و دزدیهای خود لباس حق بپوشند یعنی بخیانتها و دزدیهای خود را مشروع می کنند . . . و البته چون این باشرفها سنگ دین بسینه میزنند باید هم برای کثافتکارهای خود کلاه شرعی بسازند .

یکی از کلاه شرعیها که این قبیل « باشرفها » میسازند این است که می گویند لزومی ندارد که ما از اطلاعات خصوصی خود در کارهای مربوطه استفاده کنیم . میگویند اگر ما عینکی داشته باشیم که میکروپ رادر آب بینیم لازم نیست که همیشه و در تمام کارها آن عینک را استعمال کنیم و بنا بر این هر وقت نخواستیم میتوانیم آن عینک را استعمال نکنیم و بدون عینک

يك دفتر رسمي

بآب نگاه کنیم تا میکروب نبینیم مثلا مردی میاید و زمین ملك خود را ببرد دیگری میفروشد و چون ما نمیدانیم زمین کجاست همین قدر که طبق مقررات عمل کردیم میتوانیم معامله آن دو نفر را انجام دهیم . اینجا اگر ما بدانیم که فلان زمین فلان عیب را دارد ، و مقررات هم در این باب سکوت کرده باشد ، دلیل ندارد ما اطلاع خودمان را در کار دخالت دهیم و معامله آن دو نفر را بهم بزنیم .

با در نظر گرفتن این مقدمه حالا میتوانید بدانید که آقای . . بقرع برای طلاق پری چه کلام شرعی ساخت و چه جور عینک خود را کنار گذاشت . یعنی حالا میتوانید بدانید که پری چه جور طلاق گرفت بدون اینکه شوهرش حسین مل خبر ، داشته باشد .

شما میدانید که وقتی مردی میخواهد در یکی از مجامع رسمی معامله ای کند و سردفتر او را نشناسد کافی است که دو نفر را با سچول ببرد خدمت آقای سردفتر و آن دو نفر معرف او باشند .

همینطور هم وقتی مردی میخواهد زنش را طلاق بدهد میروند خدمت آقای سردفتر سچول خودش را تقدیم میکنند ، زنش هم سچولش را میدهد و دو نفر معرف زن را معرفی میکنند . دو نفر هم شوهر را . و بعد مقداری نصیحت و اگر نصایح «آقا» فایده نکرد طلاق جاری میشود . . گاهی هم ممکن است دو نفر معرف برای طرفین کافی باشد یعنی جناب آقای سردفتر با دو نفر معرف طلاق را اجرا کند . بنا بر این :

اگر حسین مل . . واقعا میخواهد پری را طلاق بدهد کافی بود يك شخص برود و تعاضای طلاق کند . . و معرف ها هم سچول های خود را ارائه بدهند . . پس حالا که این موضوع را دانستید گمان میکنم بدانید که آقای آواشی برای طلاق گرفتن پری لازم نبود بحکم مراجع کند . بلکه : نقشه آواشی این بود که حسین مل . . را با پری یعنی هر دو را ببرد خدمت آقای سردفتر و پس از ارائه سچول معرف ها عمل طلاق را انجام دهد . و بدیهی است که اگر حسین مل . . در تهران نباشد یا نتوانند او را ببرند . کافی است سچول او را يك آقای دیگر همراه داشته باشد و خودش را حسین مل معرفی کند .

البته جناب آقای سردفتر وقتی میخواهند عینک میکروب بین خودش را بگذارد دلیلی ندارد که بیش از اندازه و بیش از آنچه مقررات گفته است در کاوها موشکافی کند زیرا در مقررات موشکافی نیامده . .

يك دفتر رسمي

اگر بشر زبان نداشت و بكمك زبان و تلفيق كلمات طرف را تعبت تأثیر بیانات خود نمیگرفت مسلماً روزگار بشر غیر از «حال» بود. و پری تعبت تأثیر بیانات آقای آواشی.. و آقای آواشی.. با ذکر مثالها و مطالبی چند، چنان بیوضوح طلاق پری لباس عمل پوشید که برای پری کوچکترین تردیدی باقی نماند که در طرف چندروز مسلماً کار طلاقش خاتمه پیدا خواهد کرد و راحت خواهد شد.

آقای آواشی.. برای اینکه پری حالی کند یعنی پری را مطمئن سازد که طلاقش را خواهد گرفت قصد داشت نقشه خود را در میان گذارد. و پری حالی کند که چگونه و با چه وسیله طلاقش را خواهد گرفت.. ولی تصور نکند آواشی.. از کسانی بود که همت و مسلم مشیت پیچیده اش را باز کند، خیر، او بعد از آنکه مبلغی از پری پول گرفت و بعد از آن که در چند ملاقات تقریباً پری را مطمئن کرده بود. بعد از چند شب مطابق قرار قبلی ساعت هشت عصر بمنزل پری رفت.. و قبلاً گفته بود که میخواهم در این ملاقات نقشه خود را توضیح بدهم. و پری که خواه ناخواه پایش بیچاره «وکیل» گیر کرده بود. آقای آواشی را «در ساعت هفتر» بخانه خود پذیرفت. و آقای آواشی که مانند سایر وکلای مثل خود غالباً آتش را با جاش میگیرند ضمن اینکه تصمیم داشت نقشه خود را پری بگوید تا بسا كمك پری امر طلاق را خاتمه دهد. و ضمن اینکه تصمیم داشت در این ملاقات باز هم مبلغی از پری بگیرد. يك نظر دیگر هم در این ملاقات داشت و آن این بود که در این میانه بگذارد همت بیازد.. بقول خودش نمیخواست بگذارد پری همت از چنگش بیرون رود.. یعنی میخواست آتش را با جاش بگیرد.. یعنی تصمیم گرفته بود کام دلی هم از پری حاصل کند.

بیچاره بعضی زنها که دچار این قبیل وکلا میشوند. درست مصداق مثل معروف. بده کالا بده دوغاز و نیم بالا بده واقع میگردند. و آقای آواشی. که در همان جلسه اول پری را شناخته بود. این قسمت را هدف خود ساخته و کمر قتل پری را بسته بود.. منتها در جلسات اولیه در این باب کوچکترین تظاهر نمیگردد. زیرا میدانست اگر اظهار تمایلی نماید ناچار خواهد شد صحبت پول و مخارج تمبر عرض حال نکند. آقای آواشی درس خود را از برداشت او کراراً امتحان کرده بود که اگر ابتدای امر موکله «معلوم الحال» اظهار نماند نباید دم از پول بزند و لذا در

يك دفتر رسمي

جلسات اوليه . خودش را گرفته بود و از اين راه نيز اطمینانی در دل پری ایجاد کرده بود ولی حالا یعنی شبی که برای طرح نقشه بمنزل پری رفت چون مبلغی از پری گرفته بود و چون قصد داشت بعد از توضیح نقشه، مبلغی نیز از پری بگیرد حساب را طوری نگاه داشته بود که بعد از گرفتن پول وارد خصوصیات شود و از در دوستی در آید . بهمین واسطه هم وقتی وارد منزل پری شد در حدود یکساعت طوری رفتار کرد که کوچکترین سوءعظمی در دل پری ایجاد نشد . باور کنید اگر عرض کنم که ابتدای امر حتی توی چشم پری هم نگاه نمی‌کرد . و هنگام صحبت طوری خودش را گرفته بود که تصور میکردی پدری با دخترش صحبت میکنند .

بقدری آواشی . متین و موقرانه با پری صحبت کرده بود که وقتی او را در منزل پذیرفت سر برهنه جلو نیامد . بلکه چهار نمازی از وال سرمایه‌ای سر داشت . عبارت دیگر طوری آواشی . خودش را ملاذالانام جلو داده بود که پری شرم میکرد سر برهنه جلو او بیاید . . امان - امان امان از دست آواشی‌های که ظاهراً خود را عقیق جلو میدهند و در باطن کاری میکنند که این آقای آواشی امشب در صدد آن برآمده بود .

گفتم طبق قرار قبلی قرار بود ساعت هشت عصر آواشی . بمنزل پری برود . و ساعت هشت و پنج دقیقه بود که آواشی و پری در اطاق رو بروی یکدیگر نشسته و صحبت حلاق در میانه بود .

از زبان‌بازیه‌ها و مقدماتی که آواشی چید حرف نمیزنم - نمیتوانم هم بزتم زیرا آن قبیل زبان‌بازیه‌ها را نمیشود نوشت . بفرض هم بعضی از گفته‌ها را بتوانم روی کاغذ بیاورم آن دست و سر حرکت دادن‌ها . آن انواع و اقسام نگاه‌ها . آن تند و کند مطلب ادا کردن‌ها . و آن آهنگ‌های زیر و بی که متناسب هر جمله از دهان سرد و گرم بیرون می‌آید قابل نوشتن نیست یعنی نمیشود نوشت . و بهمین دلیل هم تا نهایت تأسف از نوشتن این موضوع صرف نظر کرده عرض میکنم :

بعد از ذکر مقدمات . و بعد از آوردن چند مثال . و پس از تهدیدهای مستقیم و غیر مستقیم بالاخره موضوع نقشه و اجرای نقشه بمیان آمد و آواشی . بعد از آن که از پری قول شرف گرفت که مطلب باید محرمانه بوده باشد پس از ذکر يك مقدمه كوچك چنین گفت :

دو نفر که شما را بشناسند ولی شوهر شما را نشناسند باید ببینند و آنها را راضی کنید که برای معرفی شما به دفتر خانه بیایند . باید با آنها حالی کنید

يك دفتر رسمی

که آنها هیچ‌گونه مسئولیتی ندارند . فقط باید بیایند آن‌ها را چون شما را می‌شناسند سردفتر بگویند که پری‌خانم را می‌شناسیم آه وقت :

يك نفر دیگر را لازم داریم که باید «دل» حسین مل . شوهر شما را بازی کند . این آدم باید بیاید و بگوید من حسین مل . هستم و چون شما قبلاً گفته‌اید که شناسنامه حسین مل . نرسد شماست کار ما زحمت ندارد زیرا همان شناسنامه را می‌دهیم بآن آدم و او با ارائه آن شناسنامه خودش را شوهر شما و حسین مل معرفی میکند ، و چون یقین داریم چنین کسی را شما ندارید انتخاب این آدم بعهده خود من است ولی .

چون این قبیل اشخاص که اعمال خلاف قانون مرتکب می‌شوند باید عملشان مبنی بر اصلی و غرضی بوده باشد لذا باید در حدود سیصد چهارصد تومان بآن آدم بدهیم . البته برای ما که می‌خواهیم از شر حسین مل خلاص شویم دادن این قبیل پولها و هزاران بیشتر از آن اهمیت ندارد و قابل نیست . و برای اینکه خیال شما راحت باشد عرض میکنم که يك چنین آدمی را من دیده‌ام و با او مذاکره کرده‌ام « که اگر خود شما کسی را نداشته باشید » باو مراجعه کنیم و او چون کارش از این قبیل کارهاست مسلماً از عهده وظیفه‌ای که باو محول میشود بخوبی بر خواهد آمد .

يك کار دیگر ما انتخاب دو معرف دیگر است که آن دو نفر مانند دو معرفي که شما برای خودتان مآوردید باید بیایند و معرف شوهر شما حسین مل . شوند و البته این دو نفر چون برخلاف واقع باید معرفي کنند نمیشود از اشخاص عادی باشند و باید کسانی را پیدا کرد که اینکاره باشند . در باب انتخاب این دو نفر نیز بگران نباید بود - زیرا اگر خود شما کسی را برای اینکار نداشته باشید همان کسی که «دل» حسین مل . را بازی خواهد کرد خودش دو نفر معرف برای خودش تهیه خواهد نمود که بهر يك از اینها باید مبلغی خیلی جزئی در حدود دو صد سیصد تومان داد . اینکه گفتم خیلی جزئی راست گفتم زیرا این قبیل کارها مسئولیت شدید دارد و اگر در اروپا باشد چون مردم از مجازات و مسئولیت می‌ترسند خیلی پول می‌خواهند ولی اینجا چون هیچ کس از مسئولیت نمی‌ترسد - حاضر میشوند همه جور کارهایی را انجام دهد

بعد از این کار يك کار دیگر مسا باقی می‌ماند که نسبت بسایر کارها قدری مهم است و آن دیدن آقای « بقراع » سردفتر است . زیرا طبق قانون معرف باید مورد آشنایی سردفتر بوده باشد و اگر سردفتری مدونی را

يك دفتر رسمي

شناخت و شناخته قبول كرد مسلماً بايد در مقابل منافع يا منظوري بوده باشد. و چون آقای بقراع. سردفتري كه بايد شمارا طلاق بدهد معرفه‌های ما را نمیشناسد. بعبارت ديگر چون او ميداند حقه ما چیست و ميداند ما چه ميخواهيم بكنيم بايد حق السكوتی بگيرد. و ديشب با او صحبت کرده‌ام از پنج هزار ده هزار تومان حرف ميزد. تا بالاخره او را راضی کرده‌ام كه هزار تومان بگيرد و بدون معطلی و درد سر طلاق بدهد. بنا بر این و با در نظر گرفتن اين نقشه خيال ميكنم ديگر جای نگرانی باقي نباشد. و خيال ميكنم اگر خانم اجازه بدهند از فردا دنبال اين كار برويم بلكه تا عصر ومنتها تا پس فردا قبل از ظهر عمل طلاق را تمام كنيم اينكه گفتم پس فردا برای اين عرض كردم كه مبادا پول حاضر نداشته باشيد والا اگر پول حاضر باشد و امشب بدهيد. صبح اول وقت يكايك آنها را خواهيم ديد و حقی هر کدام را خواهيم سرداخت. و ساعت يازده صبح با اتفاق شما بدفترخانه خواهيم رفت و همانجا كار تمام ميشود.

وقتی آقای آواشی صحبت از رفتن به محضر و نقشه طلاق ميکرد پری باستناد وصف العیش نصف العیش گل از گلش شگفته ميشد. بساعتی كه ورقه طلاق خود را گرفته از محضر بيرون میآمد مگر ميکرد. توی دل باخود شرط مينمود كه ديگر خود را اسير مردی نكند و بقيه عمر را در آزادی و مطلق العنانی بگذراند.

وای، كه زندگی چه معمای عجیب و غریبیست. همین پری يك هفته قبل از اینکه بعقد حسین مل درآید روز شماری و ساعت شماری ميکرد: حالاهم برای طلاق گرفتن دقیقه شماری ميکند. آنوقت برای این كسه بعقد حسین دلآید از هر نوع اشكال تراشی خودداری مينمود و سخت نميگرفت. حالاهم برای اینکه از عقد حسین خارج شود از هیچ نوع فداکاری و حتی جرم و خیانت خودداری نميکند. خلاصه

چون آواشی نقشه را خوب تنظیم کرده بود و چون اعتماد پری را بعرفه‌های خود جلب نموده بود. و چون برای پری يقين حاصل شده بود كه اگر دو هزار تومان را بدهد از شر حسین مل خلاص خواهد شد. و چون پول در نظر پری قدر قیمتی نداشت. یعنی چون در حادهای افتاده بود كه تحصیل پول برایش آسان بود. لذا دلتش را دربار زد و بدون آنكه اندك تردیدی از خود نشان بدهد روت سرچمدان و بیست عدد اسكناس صدتومانی «نو و تازه» آورد. و تقدیم آواشی نمود.

باور كنيد كه اگر من بجای آواشی بودم از مشاهده اسكناسهای نو

يك دفتر رسمی

آب از دهنم راه میافتاد. ولی آواشی که در ماه چندین بار از این قبیل اسکناسها و این قبیل پولها بدست میآورد. و مخصوصاً آواشی که خوب میدانست چه جور خود را « بصورتی که لازم است » نشان بدهد. از دیدن اسکناسها تغییری نیافت. و حتی بعد از آنکه آنها را گرفت چندان اعتنائی نکرد. و با نهایت نخونسردی اسکناسها را در جیب گذاشت.

بعد از آنکه اسکناسها روی قلب آواشی جای گرفت آنوقت قلب آواشی بوسیله تلگراف فوری دستوری از مغز گرفت که حالا نوبت کار عشق بازی و شهوترانی است.

اگر فراموش نکرده باشید قبلاً گفتم که آواشی دندانش را برای پری تیز کرده بود. منتها نقشه اش این بود که بعد از گرفتن پول و پس از این که کار از رسمیت افتاد داخل خصوصیت شود و آواشی این کار را ازرنود خیر اندیش یاد گرفته بود. یعنی اودانسته بود که اگر خصوصیت را با کارهای رسمی توأم کند زبان خواهد کرد. حالا اگر متوجه شما این درس را بلد نباشیم یا بلد باشیم و بکار نیندیم امری است علیحده.

آواشی پولها را گرفت و همانطور که لوطی غلامحسین حقه باز با يك صلوة توجه اهل معرکه را جلب میکرد. او هم با يك جمله مختصر و کوتاه رسمیت باسه را بهم زد و حالت و قرومتان خود را بحال يك شخص خودمانی تبدیل نمود. یعنی بعد از آنکه پولها را در جیب گذاشت صورت سرد و عبوسش را بصورتی متبسم و مسخره درآورد. یعنی در حالیکه میخندید گفت: خوب خانوم! حالا عرض شیرینی یا شوردوتا گیلان عرق بیار بخوریم سرمون گرم شه.

پری که با چادر نماز هم خجالت میکشید جلو آواشی بیاید. پری که آواشی را بجای معلم و پدر خود فرض کرده بود. پری که خیال کرده بود چون آواشی و کیل است ناچار مرد باك و مقدسی است وقتی شنید که آواشی تقاضای دو گیلان عرق میکند.. بکیرتیه دلش فروریخت و خیال کرد با حقه بازی مانند سایر حقه یازهای متظاهر سروکار پیدا کرده و خیال کرد پولهایی را هم که داده مفت ساخته است. اما آواشی بعد از تقاضای عرق حرفی زد که تا حدی خیال پری را راحت ساخت. یعنی گفت خیال نکنی شیرینی من همین دو گیلان عرق است.. شیرینی مرا فردا شب باید بدهی. شیرینی مرا وقتی باید بدهی که طلاقنامه ات را بدستت میدهم و از شرح حسین خلاص شده ای.

راستی که انسان چه ساختمان عجیب دارد.. همان طور که گفته اند با يك

يك دفتر رسمي

كشش گرميش ميكنند و از يك غوره سرديش . با يك حرف چنان فرفته ميشود كه از خود بي اراده ميگردد . و با يك حرف چنان چشوش ميشود كه فرسنگها راه را در يك لحظه ميپيمايد و فرار ميكنند .

پري كه از عرق خواستن آواشي خود را گرفتار حقه بازي درغكو تصور کرده بود . با جمله بعدی آواشي خيالش راحت شد و آسائش خيالش بوسيله يك تبسم غير ارادی از ميان دولتش بيرون آمد .

پري خنديد . و اين خنده پري هم مانند چند خنده ديگرش . دري شد كه نروي وقاحت آواشي باز گرديد . واقعا هم هر وقت پري دچار مردی گرديد . تا وقتی خنده نکرده بود از دستبرد مصون بود اينجا هم تا وقتی نخندیده بود آواشي در فکر چاره بود . اما همين كه دندانهای سميد پري بر اثر لبخند پيدا شد . آواشي از مسوق استفاده کرده با يك حرکت ، دستش را انداخت گردن پري . و بوسه ای از كنج لبش برداشت . وای بخنده . و صدوای بخنده زنها آنهم در مقابل مردهای ناشناس با تازه آشنا كه چا عواقب وخيمي پيدا می کند .

بنظر من اگر دختران ضرر روزيان لبخندهای خود را حتي لبخندهای بي اراده خود را بدانند . بقدری از لبخند اجتناب ميکنند كه تا عمر دارند نميخندند . اما افسوس كه نميدانند و اگر هم بآنها بگویند . توجه نميکنند تا وقتی ضررش را به بينند و پشيمانی سودی نداشته باشد .

پري خنديد و متعاقب خنده يك مرسه داد . و اينجا يك موضوع عجيب پيش آمد . موضوعی كه برای بسياری از زنان و دختران پيش ميآيد و اشتبا ميكنند . يعني بعد از آنكه آواشي كنج لب پري را بوسيد پري «اخم» نكرد . تحاشي نكرد . تغير نكرد . اعتراض نكرد . نه تنها اعتراض نكرد بلكه باز هم خنديد .

اعتراض نكرد زيرا ريشش گير آواشي بود . زيرا ميترسيد اگر اعتراض كند آواشي بر نجهد و برود و كار طلاقش خراب شود . و پولها را كه داده از بين برود .

بسياری از زنان و دختران كه بر اثر پيش آمدها دچار چنين وضع ميشوند . آنها هم بتصور اينكه مبادا طرف بر نجهد . مبادا فلان موضوع فود شود . مبادا خوب نباشد . مبادا سروصدائی بلند شود . . اعتراض نميكنند تغير نميكنند . فرار نميكنند . و در نتيجه خود را هيمارزند .

پري هم از ترس اينكه اگر اعتراض كند ممكن است آواشي بر نجهد

يك دفتر رسمي .

اعتراض نکرد . و برای اینکه پرده ای هم روی اعتراض درویش « که از صورتش پیدا بود » بکشد . ناچار بخنده متوسل شد و خندید
 پری خندید . و خنده دوم او برای آواشی بهترین اجازه دخول بود
 آواشی خنده دوم پری را حمل بر حمایت پری نمود و همین واسطه صدای
 را چلوتر کشید و مجدداً بوسه ای از کنج لب پری برداشت .
 البته پری زن عقیقی نبود که از آواشی «رم» کند و اعتراض نماید .
 ولی هنوز هم آنقدر هرچائی نشده بود که در مقابل هر تقاضا و هر تقاضا کننده
 تسلیم شود و سکوت نماید . او زن پاکی نبود اما مانند سایر زبای میل
 خودش گندم نما و جوفروش بود . او هم مانند بسیاری از زنها سعی میکرد
 همیشه خودش را عقیق و پاک نشان دهد . و برای اینکه ناچار بود از تسلیم
 آنها تسلیم بدون قید و شرط . یعنی تسلیم بدون مقدمه خودداری نماید و
 آبروی ظاهری خود را حفظ کند .

پری نمیخواست طوری زود تسلیم باشد که آواشی او را یک زن هرچائی
 بشناسد . او هم مانند زنها میل خود ، میل داشت با سختگیری ها . و در
 تسلیم شدن خود را یکزن نجیب دست نخورده . یا لااقل زنی که غیر از
 شوهر يك معشوق بیشتر ندیده معرفی نماید . اما :
 آواشی بقدری تند و سریع و استادانه شروع کرد که مجال سختگیری
 و تعاشی پری نداده بود . اینهم خود روشی است که مردهای حقه باز دارند
 و مجال تفکر بزنان بیچاره نمیدهند .

میگویند انسان عاقل از يك سوراخ دوبار نباید گزیده شود و نمیشود .
 اما پری با اینکه در این کار عاقل بود یعنی تقریباً کهنه کار شده بود معذرت
 از يك سوراخ دوبار گزیده شد یعنی :

آواشی او را بوسید و تا پری رفت فکر کند که چه عکس العملی نشان
 بدهد . دست آواشی بسینه پری رفته بود . و تا رفت فکر کند که چه جور
 از دست او جلو گیری نماید که باو هم بر نخورد ، دست آواشی پائین تر رفته
 بود . بالاخره با اینکه پری یکبار دچار همین وضعیت شده بود معذرت
 نتوانست خود را حفظ کند .

مثلی است معروف که میگویند جلو ضرر را از هر کجا بگیري نفع
 است . و با اینکه زنها عموماً این مثل را شنیده اند با اینحال نمیتوانند آنرا
 بکار بندند . مردها هم در این زمینه کمتر از زنها نیستند و نمیتوانند از
 دانستیهای خود بموقع استفاده کنند . پری هم با اینکه این مثل را میدانست .
 و با اینکه میتواند جلودست آواشی را « با اینکه خیلی جاها رفته بود »

پاك دفتر رسمي

بگیرد مەندلك از این قدرت استفاده نکرد .. و مانند بسیاری از مردم که «از روی نفهمی در مواقع لزوم» از قدرتی که دارند استفاده نمیکنند نه تنها عملاً جلودست آواشی را نگرفت بلکه بجای عمل ، بحرف متوسل شد و با گفتن جمله : آقا ! توره بخدا نکنین .. من نجیب هستم خواست جلو دست درازی آواشی را بگیرد .. ولی :

مگر وقتی توره گرم است و شاطرنان را هم بیدانه توره چسباند مسکن است از آتش و حرارت خواهش کرد که نان را نیز و قهرمز مکن ! خیر .. نه تنها مسکن نیست بلکه با کوچکترین غفلت مرحله یختن بسوختن میرسد .. و پری با گفتن جمله .. آقا توره خدا نکن میخواست از آتش تقاضا کند که نسوزاند . و حال آنکه آتش فقط آب میخواهد و بس .

ببخشید اگر بنان که برکت خداست منال زدم .. پری هم تا وقتی نجیب بود برکت و آیت خدا بود .. شاید حالا هم برکت باشد .. اما برکتی است که حرکات زشت دارد و منفور جامعه شناخته شده ..

شما که یادداشتهای با شرفها را از ابتدا خوانده اید و از اول دنبال پری بوده اید ، بخوبی میدانید که پری شخصیت اجتماعی خود را از دست داده و با سقوط در ورطه بی معافی منفور جامعه میباشد .. منتها از آنجا که اعمال و افعال «خوب یابد» هیچ کس در پیشانیش نوشته نمیشود .. و از آنجا که نوع بشر خاصه زنها .. روی غریزه یا اخلاق و عادات . دیوار حاشایشان از تمام دیوارهای آنها بلندتر است . و از آنجا که هیچکس خاصه زنها نمیگویند دوغ من ترش است . و مخصوصاً :

از آنجا که زنه های فاسد و خراب بیش از زنه های پاك و عقیف سنك عصمت و تقوی سینه میزنند و مخصوصاً از آنجا که « رنه های تك .. بران » برای اینکه پرده روی اعمال ننگین خود بکشند همیشه و همه جا و نزد هر کس «چا نماز» آب میکشند و از نجابت و پاکتی خود بحرف میزنند .. پری در مقابل آواشی میخواست خود را بگیرد و میخواست با سختگیری و خودداری .. خودش را زنی نجیب و عقیف «چا» بزند .. و در مقابل آواشی که او را آخوندی مکلا تصور کرده بود میخواست نام خدا و دین خدا از دست درازی او جلو گیری کند .

اگر آواشی آخوندی بوده که کلاه گشته ... بنا بر این دو کاره شده یعنی هم سببه های آخوندی و کلاه شرعی سازی آخوندی را باد دارد و هم قواعد فرنگی مآبی و بی بند و باری آنها را . همین واسطه هم در مقابل

يك دفتر رسمی

سختگیریهای پری، مثل معلمی که سر کلاس برای شاگردها درس میگوید شروع بسطن کرده گفت:

خیلی خوشوقتم که با يك خانم درس خوانده و همپیده طرف هستم شما بخوبی میدانید که اساس ازدواج رضایت طرفین است و الا خواندن چند کلمه عربی یا لاتینی یا هندی، زن و مرد را بیوند آسمانی نمیدهد.

اساساً شما میدانید که امر ازدواج برای جلوگیری از هرج و مرج و جلوگیری از بیماریهای آمیزشی درست شده، یعنی اگر بنا بود، عقلامعامله زن و مرد را روی قواعدی بنام ازدواج و آئین ازدواج نمیآوردند هرچو مرج تولید میشد زیرا ممکن بود در يك آن چند نفر مرد خواهان همخواهیکی زنی یا بالعکس باشند و البته بین آنها نزاع در میگرفت. و بهمین واسطه هم معلوم نیست که از چند هزار سال قبل با اینطرف یکذفر عاقل یا مصلح پیدا شده و برای جلوگیری از هرج و مرج آئینی نوشته و مرد و زن را بقبول آن آئین مجبور ساخته.. و مسلم است که رفته رفته پیشوایان و پیغمبرانی که برای اصلاح قوم خود یا جامعه آمدهاند در میان هزاران قواعد و آئینی که آوردهاند در باب ازدواج و جلوگیری از هرج و مرج نیز دستورهای دادهاند که از هزاران سال قبل با اینطرف کلاسیک و کامل شده تا بصورت فعلی در آمده.. با اینحال چنانکه امروز هم ملاحظه میفرمائید در هر قوم و هر ملت و هر مذهب آئین ازدواج صورت و قواعد خاص دارد.. یعنی اگر در نزد ما مسلمانان خطبه و صیغه عقد جاری میشود... در نزد مسیحیان خطبه و عقد صورت دعا و ثبت اسامی دارد و در سایر مذاهب صورت دیگر.. بنا براین:

چند کلمه عربی یا فارسی یا لاتینی یا هندی اساس ازدواج را تشکیل نمیدهد بلکه اساس ازدواج همان رضایت طرفین است. بهمین دلیل هم هست که من راضی شدهام طلاق شما را از حسین مل بصورتی که اطلاع دارید بگیرم... یعنی چون می بینم شما باز ازدواج با او راضی نیستید اخلاقاً و وجداناً شما را زن اوسیدانم.. و همینطور است در مورد کسی که شما او را بخواهید و او هم شما را بخواهد یمنی از نظر شخصی شما احتیاج به عقد و صیغه عقد ندارید ولی از نظر حفظ نظام جامعه باید بآئین ازدواج عمل کنید.

بنابر آنچه عرض کردم چون شما زن حسین نیستید بنا براین آزاد هستید و چون من طالب معاشرت با شما هستم... اگر شما هم

يك دفتر رسمي

مانند من مطالب باشید همین رضایت طرفین برای اینکه معاشرت ما را مجاز کند کافی است. آنوقت يك چیز باقی میماند و آن حفظ نظام جامعه است. و از این حیث هم دلایلی دارم که نمیتوانم شما را قانع کنم و از جمله اینکه: اگر يك زن مورد بخواهند بنام زن شوهر در جامعه زندگی کنند باید... و لازم است بآئین ازدواج احترام بگذارند ولی وقتی منو شما نخواهیم باین نام معرفی شویم یعنی نخواهیم بنام يك زن شوهر باهم زندگی کنیم بنابراین حفظ قواعد و آئین ازدواج برای منو شما الزام آور نیست. زیرا منو شما یکساعت میخواهیم از وجود یکدیگر تمتع ببریم و بعد هیچ...

خلاصه - سرتان را درد نمیآورم - همین قدر عرض میکنم که قریب نسیاعت آقای آواشی و راجی کرد و مزخرف گفت... و از مجموع مزخرف بافی که گفت این نتیجه را گرفت که نه شرعاً و نه عرفاً مقصر نیستیم و باید از فرصت خداداد استفاده کنیم.

وقتی آقای آواشی برای پری فلسفه میبامت آه سردی از دل بر درد پری بیرون آمد. بساعاتی فکر کرد که خسرو و بعد از خسرو آقای گاف از این قبیل حرفها منتها بصورتی دیگر برای اوزده بودند. مگر میکرد این بشرو مخصوصاً مردها چه معجونی هستند که هر وقت متافشان ايجاب کند از سلمان فارسی هم خدا پرست تر و متدین تر میشوند... و هر وقت لازم بدانند و منافع آنها بی دینی و بی بند و باری را ايجاب نماید آنوقت از هر بی دین و از هر طبیعی مسلکی بی دین تر و طبیعی تر میشوند و با فلسفه و سفسطه زیر پایهای میزنند و بنیان هر اساسی را سرنگون میکنند.

اجازه بدهید معطلتان نکنم... اجازه بدهید حرف آخر را بزنم. درست است که پری میخواست سخت بگیرد و درست است که میخواست خودش را نجیب معرفی کند ولی از آنجا که کوزه هر چه خوب ساخته شده باشد باز آنچه در داخل بخارج «نم» پس میدهد... زنهایی که باطنشان خراب شده و خلل و فرج زیاد پیدا کرده اند... هر چه هم بخواهند خودداری کنند مملکت مثل يك زن پاك دست نخورده نمیتوانند از خود دفاع کنند... بهمین واسطه هم خانم پری خانم مانند همیشه بالاخره شواست استقامت کند و قضیه را شل گرفت ولی

درعین اینکه شل گرفته بود مملکت رل يك زن نجیب را میخواست باری کند «و اگر منو شما پشت در بودیم از خنده روده بر میشدیم. و درعین حال